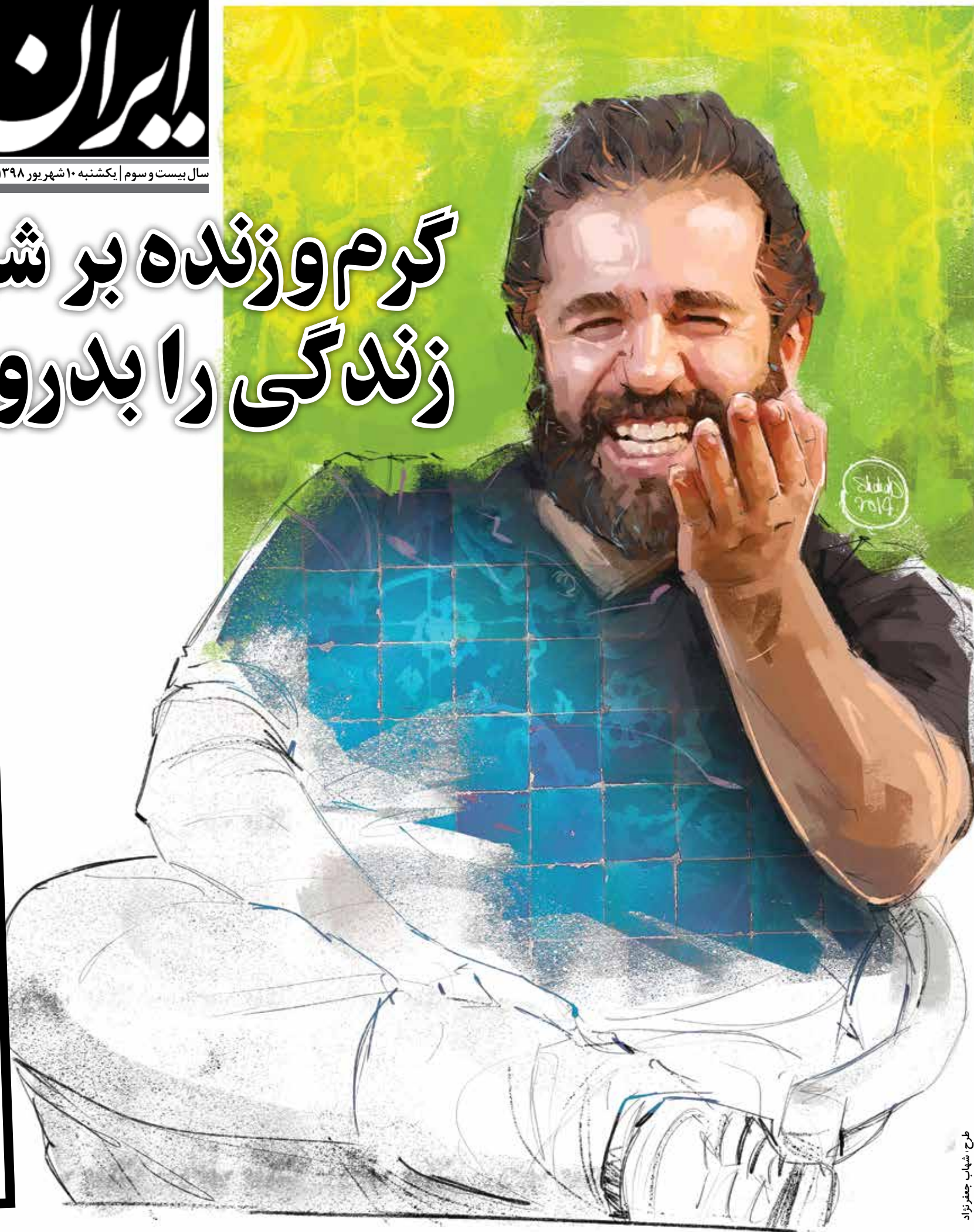


گرم‌وزنده بر شن‌های تابستان زندگی را بدرود خواهیم گفت



طرح: شهاب صفریزاد

یادداشت

احسان محمدی

... مهدی ستاره شد

«هادی نوروزی، هیچ‌وقت علی دایی و علی پروین و اینها نبود. او هیچ‌وقت اسطوره نبود، گلزن نبود و ستاره هم نبود اما او یک فوتبالیست بود، کاپیتان پرسپولیس، بازیکن تیم ملی و یک پدری که پنجشنبه ستاره شد».

مهرماه ۱۳۹۴ که هادی نوروزی با مرگی غافلگیرکننده همهمان را شگفت‌زده کرد، مهدی شادمانی با تیتیر «... و هادی ستاره شد» برایش یادداشتی نوشت. این دو خط پایانی آن یادداشت است و حالا چهار سال بعد، نرسیده به مهرماه، مهدی شادمانی خودش هم ستاره شد.

از صبح انگار دو دست فولادی جمع‌هم را فشار می‌دهد، حتی چند بار رقت و در تلگرام، پیام‌هایی که برای هم فرستاده بودیم را خواندم. یاد می‌آید بعد از یک برنامه تلویزیونی که من از اصطلاح «قلعه تائم» در مورد امیر قلم‌نویسی استفاده کردم از همان بستر بیسماری رنگ زد و آمار و عدد داد که ماجرا اینطور است. و در کارش صریح بود و بی‌تعارف. مخالف بود، می‌گفت. این اواخر در توئیتر به یک زائر تبدیل شده بود. اگر کسی حوصله کند و مجموعه توئیتهایش را یکجا جمع کند منبع خوبی است برای آشنایی عمومی با سرطان و حاشیه‌هایش.

اما حتی آنها که خبر نداشتند او چه روزنامه‌نگار زبردستی بود یا نوشته‌هایش در توئیترش آشنا هستند که چطور می‌جنگید و امید می‌داد، می‌دانستیم که وقتی می‌گوید «خونم»، پشتش درد و رنج شیمی‌درمانی هست. خوب نمی‌توانست بخوابد، درد می‌کشید و این اواخر حتی نشستن برایش ممکن نبود اما به جای آه و ناله و نفرین روزگار غدار که «خدا یا چرا من؟»، از امید می‌نوشت. دل با زندگی داشت. آدم‌ها وقتی دست‌شان از زندگی کوتاه می‌شود، دست قلم‌نویس‌ها برای افسانه‌سرایی دراز می‌شود. خیلی‌ها لاید می‌گویند اصلاً مهدی قبل از این ماجراها رفته بود آسمان. قبول دارم که رابطه‌اش با خدا چوری شده بود که بسیاری از ما درکش نمی‌کردیم اما می‌خواست زنده بماند، زندگی کند، بچه‌هایش را بزرگ کند، بنویسد، قهرمانی تیم ملی را در جام ملت‌ها ببیند...

حال‌مان خوب نیست، این وقت‌ها بهتر است آدم چیزی ننویسد، نگوید، اما ما دردمان را با نوشتن آرام می‌کنیم. اینطور به خودمان تسلی می‌دهیم.

فضای مجازی پر شده از مهدی شادمانی. همه عکسش را منتشر می‌کنند، با افسوس، با سیاس. می‌نویسند که ققدر الهام‌بخش بود، می‌نویسند که تا آخرین لحظه دنبالش می‌کردند و زندگی‌اش اگرچه کوتاه بود اما معنا داشت و حالا آرامش گرفته است. پیش همان کسی رفته که در پراتنز جلوی اسمش نوشته بود: عبدالله ...

لاید خدا با او مهربان‌تر از ما خواهد بود. بعد از این همه رنجی که کشید حالا وقتش است که خدا سرش را روی زانویش بگذارد و نوازشش کند. پیامبر نبود اما اغراق نیست اگر بگوییم مهدی، خیلی‌ها را به خدا گره زد. خدای مهدی با او مهربان خواهد بود و مراقب خانواده‌اش که پا به پایش رنج کشیدند. این تنها چیزی است که دل‌مان را اندکی گرم می‌کند. اندکی... خداحافظ رفیق!



هستی را ویران کن

تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد



شدن چارسی سیرسی از ایالات

فستیوال انسانی و انزلی
رجب‌الله رجبی را به یاری
همه باورهای انسانی و انزلی



لغوی رجبی را به یاری
رجب‌الله رجبی را به یاری
همه باورهای انسانی و انزلی



تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد
تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد
تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد

رجب‌الله رجبی را به یاری

تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد
تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد



تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد



رجب‌الله رجبی را به یاری
رجب‌الله رجبی را به یاری
رجب‌الله رجبی را به یاری

تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد

رجب‌الله رجبی را به یاری

تلاش منتهی به لغو می‌گردد و هیچ‌گاه برنگردد

